



بسم الله الرحمن الرحيم

گفتگوی مرکز گفتمان توحید با حجت الاسلام و المسلمین سید علی موسوی، رئیس پژوهشکده باقرالعلوم(ع)، در رابطه با اهداف، ویژگی کتاب «روح توحید، نفی عبودیت غیر خدا» و نقش اندیشه‌های توحیدی در اداره جامعه.

هدف تألیف کتاب روح توحید، نفی عبودیت غیر خدا

- کتاب «روح توحید نفی عبودیت غیر خدا» در سال ۱۳۵۵ و با توجه به فضای اجتماعی جامعه و نیازهای مختلف آن زمان و با وجود جریان‌های مختلف از جمله جریان‌های مارکسیستی و حوزویان غیر مبارز تألیف شده است. این اثر با توجه به مختصاتی که دارد مانند این که قرآن محور و بر اساس عقاید اسلامی است و اصطلاحات علمی ندارد چه هدفی را دنبال و چه خلأیی را پر می‌کرده است؟

یکی از تقریرهایی که به فضای کلی این اثر ارزشمند رهبر معظم انقلاب، و همچنین درباره بسیاری از آثار متفکران متعلق به انقلاب اسلامی، نسبت داده می‌شود و بر مبنای آن پیش زمینه متنی آن آثار قرائت می‌شود این است که؛ همه این‌ها یک نوع پاسخگویی در مقابل هجمه جریان مارکسیستی به فضای فکری جامعه آن دوره ایران است. شما این‌جا شاهد یک حرکت انفعالی هستید. یک مکتب و ایدئولوژی و تبیین علمی از یک مکتب مبارزه جویانه مارکسیستی وجود داشت که ماتریالیستی هم بود، یعنی ماده‌گرا و به دنبال نفی نه تنها دین، بلکه هر امر معنوی بود. طبیعی است در این شرایط برای این‌که به این نظریه پاسخ دهید، نقد کنید و یا آن را رد کنید، مجبور هستید که از خود یک آورده‌ای را به میدان بیاورید. آن سال‌ها هم سال‌های مبارزه بوده است و به طور طبیعی، مکتب مبارزه، متأثر از جریان مبارزه جویانه مسلط روشنفکری آن دوره یعنی ادبیات مارکسیستی



است که البته این ادبیات با تقریرهای ادبیات سوسیالیستی ادامه پیدا کرده است. شاید تبیین مارکسیستی کم‌رنگ شده باشد اما جوهره اصلی آن نگاه سوسیالیستی همچنان در دنیای روشنفکری، حتی دنیای امروز ما وجود دارد.

این تقریر شاید درباره برخی از بزرگان حرکت انقلاب و بعضی از آثار آنان بتواند گوشه‌هایی را نشان دهد ولی درباره این اثر چندان پاسخگو نیست. این اثر چندان به دنبال نقد کردن آراء و اندیشه‌های جریان‌های مارکسیستی و سوسیالیستی نیست و در این اثر مطرح نمی‌شود. شما با فردی مواجه هستید که در مکتب قرآنی اسلام قرار دارد و بر اساس یک اندیشه متمسک فلسفی، این اندیشه را بسط می‌دهد البته به دنیای امروز و رقبا هم نگاه می‌کند، اما نگاه او بیشتر از این‌که به دنیای امروز و رقبا و فضای افکار عمومی و جریان فکری موجود باشد، به یک رهبری اجتماعی جریان مبارزه جویانه آن دوره ایران است و زیرساخت فلسفی آن را پدید می‌آورد.

آثار متعددی در آن دوره وجود داشتند که تلاش می‌کردند یک ادبیات متمسکی را به عنوان فلسفه مبارزات پیش از انقلاب شکل دهند. متن‌های زیادی نوشته می‌شود. مقام معظم رهبری در حالی که تنها ۲۴ سال داشت متنی را می‌نویسند و شهید مطهری نیز متنی را می‌نویسد و آنچه جالب است این‌که، متن مقام معظم رهبری جذاب تر بوده و از میان تمام متن‌ها، متن ایشان تأیید می‌شود.

آن متن به کتاب «روح توحید، نفی عبودیت غیر خدا» بسیار نزدیک و شامل همان حرف‌ها است و اکنون هم مقام معظم رهبری می‌فرمایند اگر الآن بخواهم حرفی بزنم، همان حرف‌ها را تکرار می‌کنم. مینا با یک توسعه و تحقیقات بیشتر همچنان همان مینا است و منطق همچنان همان منطق است چون ما در حال مبارزه هستیم. در آن دوره خاص، مسئله ایشان پاسخ دادن به مارکسیست‌ها نبوده است. البته بزرگانی مانند حضرت آیت الله مصباح و شهید مطهری دغدغه این مسئله را داشتند. اگر پرسیده شود که مقام معظم رهبری به چه چیزی فکر می‌کردند؟ باید گفت که، به رهبری اسلامی انقلاب و انقلاب اسلامی فکر می‌کردند نه پاسخگویی به جریان‌ها، البته در حاشیه هم نسبت به جریان‌ها پاسخگو بودند. حضرت امام (ره) نیز به این موضوع فکر می‌کردند. یعنی مسئله ایشان جواب دادن به مارکسیست‌ها نبود تا آن‌ها متوجه شوند که اسلام هم انقلابی است و هم ایدئولوژی



و جهان‌بینی دارد بلکه می‌خواهد یک انقلاب اسلامی به پا کند و برای این انقلاب نیاز به مبانی است که از قرآن و متون دینی گرفته شده است و تا این‌ها را نداشته باشد، نمی‌تواند حرکتی ایجاد کند.

این حرکت در آن بازه زمانی یک حرکت جذاب است چون فردی این تقریر را می‌کند که نه تنها به ادبیات علمی جریان چپ، بلکه به فرهنگ رایج بین جریان نخبگانی چپ هم مسلط است و ما غیر از ایشان کسی دیگر را بین همه بزرگان انقلاب سراغ نداریم. روحانی‌هایی بودند که با چپ‌ها هم پیاله شدند ولی این عبا و عمامه را کنار گذاشته و خود تبدیل به یکی از آنها شده‌اند. آن دوره کسی که از این جریان به سلامت گذشته باشد و بداند که چگونه می‌شود این جریان را رام کرد، وجود نداشت.

. مقام معظم رهبری کاملاً مسلط بود و به هیچ عنوان در حاشیه نرفت. بر روی مبانی اساسی خود می‌ایستد و همان را توسعه می‌دهد و ایمان دارد اگر مکتب توحیدی را توسعه دهد به مراتب بیشتر از مکاتب دیگر حرف و سخن دارد. کسی که به دنبال پاسخگویی است، در درجه اول یک انفعالی در وجود او هست و احساس می‌کند این جریان غلبه پیدا می‌کند که باید جلوی آن گرفته شود. یک زمان می‌گوید که این جریان و حواشی را رها کنید چون هدف ما این بود که یک اتفاق اجتماعی رقم بزنیم، اما سرمایه‌ای برای آن نداریم و آن هم که سرمایه نیست.

تمایز و درخشش اثر مقام معظم رهبری در میان آثار دیگر

- آیا فعالیت‌های مبارزاتی مقام معظم رهبری و در درجه دوم مبارزان هم‌رزم ایشان را می‌توانیم دارای یک طرح متماسک بدانیم و اگر

مقام معظم رهبری ایمان دارد
اگر مکتب توحیدی را توسعه
دهد به مراتب بیشتر از مکاتب
دیگر، حرف و سخن دارد.



این‌طور باشد، این اثر چه جایگاهی در طرح مبارزاتی ایشان دارد؟

ابتدا باید گفت که این اثر، مجموعه سخنرانی برای یک عده مخاطب خاص بوده است سپس این سخنرانی به یک متن تبدیل می‌شود و متن هم یک جزوه است. این اثر در آن دوره تنها اثر موجود نبوده است بلکه در کنار این کار، آثار جلال الدین فارسی هم وجود دارد. بنی صدر در زمینه توحید و امتداد دادن توحید به حوزه مسائل سیاسی و اجتماعی سخن می‌گوید. افراد بسیار دیگری در این زمینه سخن می‌گویند، از رهبر فکری جریان فرقان تا جریان‌هایی که از موسوی خوئینی‌ها و افراد دیگر متأثر بودند و آثار بسیاری در این زمینه نوشته شده بود. این موضوع در آن دوره بسیار جذاب بود و ادبیات به نحوی توسعه پیدا کرده بود، اما سررشته را که می‌گیریم مشخص می‌شود که بسیاری از این‌ها به جزوه رهبر انقلاب برمی‌گردند، با این‌که ایشان سن و سال زیادی نداشتند. افرادی که در این فضا این ایده را گرفتند، آن‌گونه که مقام معظم رهبری می‌خواست آن را توسعه ندادند اما مشخص است بسیاری از رگه‌های فکری را از ایشان اخذ کردند. توسعه‌ها مختلف بوده است. مبادی هم به نحوی مختلف است. بعضی از جریان‌هایی که متأثر از فرمایشات رهبر انقلاب بودند شاید به سراغ یک سری تقریرهایی رفته‌اند که در آن تقریرها نمی‌شود مرزها را حفظ کرد. بنابراین به بسیاری از جریان‌هایی نزدیک می‌شوند که این ادبیات می‌خواست بین آن‌ها فاصله پدید بیاورد. بعضی از جریان‌ها هم به این استقامت و فاخری که رهبر معظم انقلاب در این اثر بحث را تقریر می‌کند، نتوانستند بحث را ارائه دهند.

آثار جلال الدین فارسی و افرادی مانند ایشان نمی‌تواند این فخامت را حفظ کند. آثار شهید مطهری هم در عمل نمی‌تواند آن نبض انقلابی را که در این اثر وجود دارد در خود پدید بیاورد و بیشتر یک تلاش برای انسجام بخشی منطقی است. اما این‌ها همه با همدیگر یک طرح کلی را رقم می‌زنند و یک اتمسفر کلی در جامعه ایران پدید می‌آورند.

کلید واژه توحید، یک کلید واژه پرتکرار برای جوان انقلابی آن دوره است. در همه شعارهای انقلابی آن دوره، توحید پر رنگ دیده می‌شود. همه جا شعار «الله اکبر» شنیده می‌شود. در بالای پشت بام‌ها، سرودها، راهپیمایی‌ها و در اکثر سخنرانی‌ها توحید شنیده می‌شود. برای مثال آقای مخملباف فیلمی ساخته بود که اسم نقش اول آن



توحید بود. او یک سخنران مذهبی بود که در جاهای مختلف سخنرانی می‌کرد. ساواک او را می‌گیرد و یک دزدی را که شباهت ظاهری با این سخنران داشت آموزش می‌دهند تا به جای او سخنرانی کند و آنچه را می‌خواستند بگویند. رفتار و اندیشه‌های این سخنران سبب می‌شود که اندیشه‌های این دزد کاملاً تغییر کند و وقتی آزاد می‌شود همان اندیشه‌ها را بازگو می‌کند.

کلمه توحید آنقدر پربسامد بوده که همه از آن استفاده می‌کردند. اما متأسفانه بحث‌های ما نتوانست همچنان امتداد پیدا کند و جریان فکری حزب الهی ما نتوانست بر روی این نقطه همچنان بایستد. ما از توحید فاصله گرفته‌ایم و این نقطه ضعف ما است. بنی صدر هم درباره توحید حرف می‌زند، بازرگان، طالقانی، سازمان مجاهدین خلق، مطهری، علامه طباطبایی، امام(ره) و رهبری انقلاب هم درباره توحید حرف می‌زنند. البته باید گفت تمام متن‌های آن زمان که نوشته شده بود مورد پسند نیستند. شاید متن مقام معظم رهبری یا شهید مطهری و یا علامه مورد قبول باشد ولی دیگر متن‌ها آن‌چنان راضی کننده نیستند.

نقدهایی به سطح فکری آن دوره وجود دارد. نگرشی که افراد حزب الهی‌های ما نسبت به آن دوره دارند از عمق بیشتری برخوردار است ولی نکته مهم این است که مبنای توحید همچنان باید نقطه عزیمت باشد و اتمسفر آن دوره را باید داشته باشد بنابراین این اثر در یک منظومه‌ای از آثار دیگری که بر روی این موضوع متمرکز بودند مانند یک نگین است و می‌درخشد.

ویژگی‌های کتاب روح توحید، نفی عبودیت غیر خدا

- به چه دلیل این اثر را برتر می‌بینید؟ فصل اخیر یا ممیزه را شما چه می‌دانید؟ آیا وجه تمایز را همان بحث رهبری کردن می‌دانید؟ آیا شهید مطهری دنبال رهبری کردن نبود؟



نخستین ویژگی که اثر «روح توحید، نفی عبودیت غیر خدا» نسبت به بعضی از بحث‌هایی که شهید مطهری دارد و تلاش می‌کند از آن‌ها برای پدید آوردن یک اندیشه منسجم اجتماعی استفاده کند، یا علامه طباطبایی، بنی صدر، جلال الدین فارسی و شخصیت‌های دیگر، این است که این اثر استقامت مبنایی اتکا به متن اصیل دینی را دارد. شعر سرودن با کلمات و واژگان متن دینی نیست بلکه فقیهانه از روی متن استنباط می‌کند و آن را توسعه می‌دهد. ویژگی دوم این است که طعم فلسفی دارد. متن، فلسفی نیست بلکه طعم فلسفی دارد. معلوم است کسی که این متن را تدوین کرده است، اندیشه منسجم فلسفی دارد. برخی متن‌ها بحث تاریخی می‌کنند و از هر طرفی سخن می‌گویند و در آخر نیز معلوم نمی‌شود که چه چیزی می‌خواهند بگویند. ولی مبانی و اصول این اثر معلوم است. مهم‌تر از این، سمت و سوی به حرکت در آوردن از خود توصیف، تولید می‌شود و مؤلف این را آگاهانه می‌گوید.

در یکی از چاپ‌های - چاپ حزب جمهوری - کتاب روح توحید، همین توضیح بیان شده است که مقام معظم رهبری می‌فرماید؛ مسئله این است که باید تقریری از جهان‌بینی خود داشته باشید که ایدئولوژی از آن بیرون آمده و آن توصیف به حرکت بیاورد. متن قرآن به همین صورت است. تنها نمی‌گوید که آسمان تاریک است و زمین کروی است و یا فقط بگوید سربازان آسمان و زمین از آن خدا است. «... وَلِلَّهِ جُنُودُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ...»؛ لشکریان آسمانها و زمین از آن خداست» تنها تکرار کردن و خواندن آیه ثمره‌ای ندارد بلکه باید مراد آیه خوب فهمیده شود و از آن استنباط کرد.

۱. الفتح / ۴

حرکت آفرین بودن از
مهمترین ویژگی‌های کتاب
روح توحید است.



جلسات مقام معظم رهبری در آن زمان در حاشیه جلسات قرائت قرآن بوده است و در آیات تدبر می‌کردند و می‌دیدند که قرآن به زیبایی جواب می‌دهد که «وَلِلَّهِ جُنُودُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ» یعنی از چه می‌ترسید؟ آیه تلقین می‌خواهد و ذکر باید در قلب برود تا به حرکت تبدیل شود. همینطور اندیشه باید سمت و سو داشته باشد تا حرکت در آن شکل بگیرد و این ویژگی است که رهبر انقلاب آگاهانه به سراغ آن می‌رود و حتی نقد می‌کند و می‌فرماید، بسیاری از تبیین‌ها و توصیف‌ها از مبانی اندیشه دینی حرکت آفرین نیستند. شاید لوازم آن حرکت کردن باشد ولی متن توصیف کننده، به حرکت درآورنده نیست. ایشان آگاهانه به دنبال این ویژگی است. هنگامی که مجموعه متن‌ها دیده شود این ویژگی در متن مقام معظم رهبری به خوبی دیده می‌شود.

متن‌هایی بودند که توصیف‌های آن سریع برگشت مانند «والعصر»، قسم به عصر، که تفسیرهای مارکسیستی درباره آن شد. چقدر زیبا قرآن در افق اندیشه‌های مارکسیستی وارد شد، قرآن در افق اندیشه‌های مارکسیستی درخشید.

هنر این است که بتوان مستنبط از متن، با انضباط فلسفی به یک حرکت رسید. مقام معظم رهبری در این متن نمی‌خواهد حرکت منسجم مستنبط از متن فلسفی خودش را حذف کند. البته متن‌های بسیاری وجود دارد که حرکت واره در آن پررنگ است.

- پس شما آن فصل اخیر و ممیزه این متن را به حرکت در آوردن می‌دانید؟

این سه ویژگی را می‌توان فصل اخیر و ممیز این متن از متن‌های دیگر دانست. متن جلال الدین فارسی جای کار دارد. تا اندازه‌ای انسجام هم دارد اما انسجام آن، انسجام فلسفی نیست و آن استنباطی را که مقام معظم رهبری می‌کند، ندارد. اگر فقیهانه و دقیق نگاه شود متن جلال الدین فارسی مورد پسند نیست، هرچند در این متن به حرکت در آوردن وجود دارد چون در آن زمان حرف کسی گیرا بود که این‌گونه سخن می‌گفت.



- آیا تفاوت مقام معظم رهبری با شخصی مانند آقای شریعتی که متن‌های او ممیزه به حرکت در آوردن را دارد، این است که متن آقای شریعتی اتکا به متن دینی را ندارد و به طبع، آن زیر ساخت فلسفی و نظام وارگی فلسفی را نخواهد داشت؟

این ها دو بحث است. متن‌هایی در آن دوره وجود داشت همانند جلال الدین فارسی که به تاریخ مسلط بود و به متن دینی اتکا داشت. ولی آثار شریعتی هر دو را ندارد. نه استنباط از متن دینی و فقیهانه را دارد و نه استنباط فلسفی را دارد بلکه سرودن است ولی واقعا به حرکت در می‌آورد.

کمرنگ شدن اندیشه‌های توحیدی بعد از انقلاب

- جایگاه تبیین و حرکت نظری و ساخت فکری مردم کجای طرح مبارزه است؟ به عبارتی ما در اثر حضرت آقا پیش از انقلاب به صورت با شکوه و پرطمطراق اندیشه‌های توحیدی و تبیین‌هایی به همین صورت را می‌بینیم ولی هرچقدر پس از انقلاب و دوران رهبری پیش می‌رویم، به این صورت پرطمطراق کمتر از ایشان سراغ داریم. این افت را چگونه توضیح می‌دهید؟

حقیقت مسئله این است که تبدیل شدن توحید به یک گفتمان، نه کار مقام معظم رهبری بود و نه کار کسانی که درباره توحید حرف می‌زدند. همه این‌ها مشارکت داشتند و مؤثر بودند ولی یک پدیده دیگری نقش داشت. به این صورت که یک جریان مهاجم به ریشه اندیشه اسلامی بر اساس یک نگرش فلسفی، اندیشه دینی را زیر سؤال می‌برد و از طرف دیگر پاسخی آماده شده بود که این پاسخ به بلوغ رسید و آرام آرام ادبیات توحیدی گسترش پیدا کرد و بسیاری درباره این موضوع حرف زدند و تلقی خیلی‌ها این بود که ما هم یک مکتب منسجم داریم. کلمه مکتب در آن زمان بسیار پرتکرار بود. در حالی که امروز حتی در بین افراد حزب اللهی کمتر کسی را داریم که فکر کند مکتب بسیار مهم است. شهید رجایی خود را یک شخصیت مکتبی می‌دید اما امروز مکتب، بی معنی است. آن زمان بر سر این موضوع دعوا می‌شد و مکتبی با غیر مکتبی تفاوت داشته است.



کلمه توحید در ادبیات آن دوره به دنبال بازخورد خاصی که از اندیشه مارکسیستی و درگیری‌هایی که ایجاد شده بود و آن عقبه فلسفی که شکل گرفته بود بسیار پر تکرار بود و جریان انقلاب و شکل‌گیری جریان‌های بین اندیشه اسلامی و جریان مارکسیستی، در این تکرار نقش بسیار مؤثری داشتند و این تکرار در سرودها، ادبیات داستانی، شعر و سخنرانی‌ها دیده می‌شد ولی بعد از پیروزی انقلاب مسئله، به حرکت در آوردن مردم نبود بلکه توجیه کردن مردم بود. به مردم گفته می‌شود باید این شرایط را تحمل کرد و توجیحات دیگری از این قبیل داده می‌شود. پس تا یک جا این ادبیات به کار گرفته شد ولی از یک جایی به بعد آرام آرام این ادبیات کم‌رنگ شد. سبب و علت این اتفاق را باید پیدا کرد.

آن جایی که مقابل یک دشمن واضح مانند آمریکا و صدام هستید که پشت سر او آمریکا و شوروی و جریان‌های قدرت ظالم استکباری عالم هستند، مسئله روشن است و ادبیات روح توحید به راحتی خود را بسط می‌دهد. اما در جایی که مسئله به شکل دیگری است و مسئله اداره کردن کشور باشد و می‌خواهید به مردم بگویید، برادری و برابری و مسئولان زحمت می‌کشند و همدیگر را تحمل کنید، محل منازعه در اینجا چیز دیگری است. بنابراین این ادبیات آرام آرام کم‌رنگ می‌شود و موقعیت، آن را کم‌رنگ می‌کند. اگر در موقعیت جدید هم این ادبیات بازسازی شود و توسعه داده شود می‌توان از آن استفاده کرد. در حال حاضر چرا روح توحید را تکرار می‌کنید؟ به این سبب که آن رویه انقلابی دوباره پررنگ شود.

بعد از پیروزی انقلاب، یک سری توجیحات و عوامل در جهت اداره کردن کشور سبب کم‌رنگ شدن اندیشه‌های توحیدی شد.



- ما با جریان اندیشه لیبرالیسم هم در داخل کشور مواجه شدیم، اما آن نوع مواجهه‌ای که با جریان مارکسیسم پیش از انقلاب داشتیم را نداشتیم؟

نکته اصلی همین است. آن افرادی که پرچمدار این قضیه بودند چه کسانی بودند؟ عمده کسانی که مقابل با جریان لیبرالیسم بودند و آن را هدف گرفته بودند گروهی نبودند که در پدید آوردن یک اندیشه انقلابی در دوره انقلاب سهیم باشند. کار حضرت آیت الله مصباح این بود که از مبانی اندیشه فلسفی اسلامی در مقابل اندیشه‌های سروش دفاع کند و واقعاً هم درست این کار را کرد و دنبال این نبود که حرکتی را ضد ظلم و فساد پدید بیاورد. پاسخ‌هایی که شما به لیبرالیسم و سروش می‌دادید از جنس انفعال بود. او می‌گفت آزادی‌های بی حد و حصر و شما می‌گفتید آزادی باید محدودیت‌هایی داشته باشد. بیایید منطقی بحث کنیم. این بازی از اول باخته است اما چه شد که شما وارد این گونه گفتگوها شدید؟ دلیل آن واضح است. ادبیات انقلابی اول انقلاب، آرام آرام به دلیل این که در موضع اداره کردن کشور و پاسخگویی به مردم قرار گرفته شد، کم‌رنگ شد. کشور نان، آب و امنیت لازم دارد. بنابراین شروع به حل این مشکلات شد.

- حضرت تعالی به نوعی می‌فرمایید اندیشه توحیدی صرفاً برای زمان انقلاب کردن لازم است؟

خیر. اشتباه اساسی این بود که در دوره اول انقلاب ما فقط اندیشه توحیدی را تبدیل به یک سرود کردیم. اما پس از انقلاب چون احساس کردیم که دیگر الان وقت اداره کردن است آن چه مسلط شد ادبیات آقای بازرگان بود. آقای بازرگان می‌گفت انقلاب کردید دیگر به خانه‌هایتان بروید تا ما مملکت را اداره کنیم، در حالی که مقام معظم رهبری و امام (ره) معتقد به این نبودند ولی ادبیات حاکم بر اداره کشور همین بود.

نقش اندیشه‌های توحیدی مقام معظم رهبری در اداره کردن جامعه

- چه میزان این اثر و دیگر اثرهای مانند آن پاسخگوی نیاز امروز جامعه است و می‌تواند پاسخگوی آن نوع اداره‌ای که پس از انقلاب مورد نقد واقع شده، باشد؟



تا وقتی احساس نشود در یک درگیری تمدنی هستید این اثر بی معنی است. شما انقلاب کردید و مملکت را بدست گرفتید و باید آن را اداره کنید. طرف مقابل به این نوع اداره کردن کشور اشکال می‌گیرد. برای مثال می‌گوید این چه وضعی است که در اقتصاد کشور درست کرده‌اید؟ اگر نمی‌توانید این وضع را درست کنید کنار بروید و از این حرف‌های انقلابی نزنید. این حرف‌های انقلابی دیگر ارزش ندارد. باید جواب داد که انقلاب کردیم و کشور را گرفتیم اما همچنان لیبرال‌ها مملکت را اداره می‌کنند. هنوز نیاز به یک انقلاب دوباره وجود دارد. انقلاب فرهنگی هم شد و عده‌ای از مارکسیست‌ها بیرون شدند اما همچنان لیبرال‌ها مانده‌اند. هنوز انقلاب فرهنگی به طور کامل واقع نشده است. چه تعداد معتقد به انقلاب فرهنگی و جنگ تمدنی هستند؟

مقام معظم رهبری از قبل معتقد بودند ولی بسیاری از اطرافیان امام(ره) معتقد نبودند و همچنان هم معتقد نیستند و به هیچ عنوان این قضیه را نمی‌فهمند تا این که بخواهند معتقد باشند یا نباشند. کسی که بخواهد به یک چیزی معتقد باشد، یا بگوید من به این اعتقادی ندارم، پیش از آن، باید بداند که به چه چیزی می‌خواهد نظر منفی یا مثبت بدهد. برای کسی که بعد از انقلاب، مسئله اصلی او این است که با این مدل‌های شرقی و غربی نمی‌شود مملکت را اداره کرد، کمی کار دشوار است.

مقام معظم رهبری در دوره آقای میرحسین متهم ردیف اول اندیشه انقلابی است و بیشتر سیاسیون معتقدند که آقای خامنه‌ای مانع انقلابی عمل کردن دولت میرحسین بود. افراد انقلابی خط امام، آقای هاشمی را بیشتر از رهبر انقلاب قبول دارند چون ایشان همواره با آقای میرحسین بر روی برنامه اقتصادی درگیر بود. چرا ایشان با میرحسین درگیر بود؟ آیا با عدالت مشکل دارد؟ در حال حاضر در بین همه شخصیت‌های انقلابی، حساس‌ترین فرد بر روی عدالت‌خواهی و مبارزه با ظلم مقام معظم رهبری است و از همه بیشتر هم با چپی‌ها بوده و رابطه مثبت هم با آن‌ها داشته است ولی چرا ایشان این‌گونه موضع می‌گیرند؟ چون می‌گویند اسلام به گونه دیگری می‌خواهد مسئله را حل کند. توحید بسیار زیرساختی‌تر از این حرف‌ها است. رهبر انقلاب از چه کسی متأثر بوده است؟ بخشی از امام(ره)، علامه طباطبایی، متون قرآنی و تأملات شخصی خودشان و بخشی از جهان عرب امثال سید قطب تأثیر گرفته است. موضع این‌ها در مقابل تمدن غرب بسیار منفی است و حضرت آقا هم



همین طور است و به هیچ عنوان تمدن غرب را قبول ندارد. بسیاری از شاگردان امام (ره) قبول داشتند و می گفتند حداقل تمدن غرب را در بسیاری از زمینه‌ها قبول داریم.

تفاوت اندیشه روح توحیدی که حضرت آقا تقریر می کند، اینجا با بقیه معلوم می شود. بقیه که دم از توحید می زدند توحید لقلقه زبان آن‌ها بود و می خواستند همان ادبیات انقلاب مارکسیستی را به نحوی توحیدی جلوه دهند. مقام معظم رهبری به واقع با زیرساخت اندیشه انفعالی در برابر اندیشه غربی مشکل دارد. می فرماید کشور باید براساس مکتب اسلام اداره شود به همین جهت فقیهانه نظر می دهد و به خوبی می داند چه موقع باید حرکت کند و چه موقع باید بایستد.

کسی که فقیه نباشد می گوید تکلیف معلوم است که باید عدالت حاکم باشد و در غیر این صورت بی عدالتی است، چه قرآن بگوید یا نگوید. ولی کسی که بر روی این مبنا ایستاده است، می گوید مگر عدالت چیست؟ می شود اجمال آن را فهمید. فقیهی که نگاه فلسفی ندارد، می گوید ما نمی فهمیم عدالت چیست و هر چه قرآن بگوید آن عدالت است. او اگر تحلیل عقلانی داشته باشد اشعری مسلک می شود و اگر ظاهر حدیث را بگیرد اهل حدیث می شود. مقام معظم رهبری این گونه نیست. می فرماید من می فهمم که عدالت چیست. ولی زمانی که وارد جزئیات می شوید، می بینید که اندیشه دینی باید جمع بندی کند. به نظر شما چه تعداد افراد این نگاه را دارند؟ مسئله همین جا است. روح توحید در آن مستوای خود که می خواهد نفی عمیقی از طاغوت کند قائل چندانی نداشت. چرا آن نفی طاغوتی که از اندیشه توحید تولید می شد ادامه پیدا نکرد؟ دلیل آن همین بود. یک سؤال جدی وجود دارد که وقتی انقلاب

مقام معظم رهبری با اندیشه
انفعالی در برابر اندیشه غربی
مخالف است می فرماید کشور
باید براساس مکتب اسلام
اداره شود.



کردید، کشور را به چه صورت می‌خواهید اداره کنید؟ یک زمان گفته می‌شود باید یک مدل جدید خلق شود یا این‌که از همین مدل‌های موجود استفاده شود. البته نظر مقام معظم رهبری با بسیاری از جریان‌هایی که می‌گویند، برویم یک مبنا بسازیم و یک سیستم برای اسلام طراحی کنیم متفاوت است. ایشان می‌فرمایند باید در زمین میدان وارد شد و یک جاهایی معلوم نیست، در آن‌جا استنباط می‌کنیم و راه را باز می‌کنیم. ولی عده دیگری می‌گویند تا آخر آن معلوم است و نیازی به استنباط ندارد. فاصله امثال رهبر انقلاب با سید منیر و آقای هاشمی و میرحسین در این نقطه است. روح توحیدی که حضرت آقا تقریر می‌کنند این چنین است. ما نیاز به این نوع تقریر داریم.

- تفاوت مقام معظم رهبری را با سید منیر در چه می‌دانید؟

مقام معظم رهبری وسط میدان مبارزه ایستاده است. مبارزه برای ایشان متن است. سید منیر می‌گوید ما یک سیستم می‌خواهیم طراحی کنیم و در عالم ذهن است و همچنان می‌خواهد طرحش را کامل کند و بعد از این‌که طرح او کامل شد به میدان واقع می‌آید تا اجرا کند. ولی حضرت آقا می‌فرماید مسئله طراحی نیست بلکه در میدان عمل باید طرح را رقم زد، اما پراگماتیسم نیست که بگوید هرچه میدان طلب کرد همان را به او بدهیم. فقه جاری است. فقه می‌گوید اول مشکلات خود را حل کنید بعد پاسخ شما را می‌دهم. اسلام در هر نقطه‌ای و برای هر مسئله برای شما پاسخ دارد. اسلام نمی‌ماند تا چیزی را در عالم ذهن کتابخانه‌ای خودش طراحی کند تا بعدها انقلابی را رقم بزند بلکه از همان ابتدا، انقلاب را رقم می‌زند. «قُلْ إِنَّمَا أَعِظُكُمْ بِوَاحِدَةٍ أَنْ تَقُومُوا لِلَّهِ مَثْنِي وَفِرَادِي ثُمَّ تَتَفَكَّرُوا...^۱؛ بگو: شما را تنها به یک چیز اندرز می‌دهم، و آن اینکه: دو نفر دو نفر یا یک نفر یک نفر برای خدا قیام کنید، سپس بیندیشید.» یعنی همراه با عمل باید فکر کرد. ولی باید فکر کرد. اگر تنها عمل باشد از درون آن نگاه پراگماتیستی بیرون می‌آید.

بخش آخر سؤال این بود که الآن چطور؟ الآن با چه مدلی می‌توانیم اندیشه روح توحید را به یک سرود و اندیشه جاری تبدیل کنیم؟ حقیقت مسئله این است که باید یک مطالبه افکار عمومی پدید آید. این مطالبه افکار عمومی باید ابتدا در بین جریان نخبگانی باشد و این جریان نخبگانی باید به سی سال برسد. تا به این نقطه

۱. سبأ/ ۴۶



نرسد فایده‌ای ندارد و هر چه شما پی در پی از توحید بگویید او نمی‌فهمد. در آن جلسه‌ای که نخبگان حاضر بودند و بحث بانوان و الگو هم بود، مقام معظم رهبری می‌گفت البته ما یک بحث‌هایی هم کرده‌ایم مثل این که می‌خواهد بگوید شما که معتقد به این حرف‌ها نیستید ولی این بحث را هم بشنوید که باید از اینجا شروع کرد. ولی آن کسی که این سخن را می‌گوید احساس می‌کند که این حرف اینجا چندان جایی برای گفتن ندارد. چون مخاطب او احساس نمی‌کند که باید از اینجا شروع کند.

- آیا نظر شما این است که باید منتظر بمانیم تا نخبگان به این مرحله برسند و بفهمند که نقطه اول باید توحید باشد؟

ما باید استیصال آن‌ها را به خودشان نشان دهیم و آن‌ها را متوجه کنیم که تنها راه این است. البته فقط تکرار کردن این که تنها راه این است و تنها راه، عزیمت از اندیشه توحیدی و توحید است فایده‌ای ندارد. اولاً باید افرادی که معتقد به این اندیشه هستند وسط میدان بیایند و مسئله را حل کنند و نشان دهند که ما با این اندیشه جلو آمدیم و مسائل را حل کردیم و ببینید که چقدر مسیر روان شد. ثانیاً باید نشان داد این انفعالی که شما دارید به سبب اندیشه توحیدی شما است. ما نیاز نداریم که حرف رهبر انقلاب را تکرار کنیم. بلکه ما نیاز داریم با حرف ایشان اشکالات یک عده‌ای را بگیریم و بگوییم مشکل شما این است که شما دم از رهبری می‌زنید ولی ملتزم به این سخن رهبری و ملتزم به لوازم بحث روح توحید نیستید. ما تنها از اندیشه روح توحید برای زدن مبارزه با آمریکا و برجام استفاده می‌کنیم در حالی که این اندیشه جاری است و در بسیاری از جاها خود را نشان می‌دهد. جدای از این که راه حل‌ها و راهبردهایی که وجود دارد را نقد کنیم، باید عده‌ای که معتقد به روح توحید هستند شروع به حل

با بکارگیری اندیشه توحیدی
در وسط میدان می‌توان نشان
داد که مسائل حل و مسیر
روان می‌شود.



کردن مسائل دین به گونه‌ای دیگر شوند و بگویند این الگوی برتر است. از این طریق می‌شود قدم بعدی را برداشت که دوباره برگردند و بخوانند تا «ثُمَّ ارْجِعِ الْبَصَرَ كَرَّتَيْنِ...»^۱؛ باز دوباره به چشم بصیرت دقت کن»

آسیب‌های دور ماندن از اندیشه‌های توحیدی در جامعه

- کدام یک از مشکلات امروز ایران را ناشی از عدم به کار بستن این اندیشه می‌دانید؟

به سبب این‌که مصداقی بحث بشود بهتر است یک جریان واقعی مطرح شود. امروز که خراب‌کاری و مشکلات دولت روحانی برای ما و کسانی که به او رأی دادند و همچنین برای کسانی که شیفته او بودند روشن شد شاید دولت آقای احمدی نژاد را تحسین کنیم. بگوییم در آن زمان که محکم جلوی آمریکا ایستاده بودیم و مذاکره هم نمی‌کردیم وضعیت زندگی بهتر بود. این یک لایه از روح توحید می‌تواند باشد. هرچند که همین مطلب هم گفته نمی‌شود. الآن وقت گفتن این حرف‌ها است.

برخی می‌گویند اصلاً انقلابی وجود ندارد. روحانی و خامنه‌ای چه کاره هستند. این‌ها مملکت را به این وضع رسانده‌اند. چهل سال از انقلاب می‌گذرد، همین بوده که بوده و ما غلط کردیم به این‌ها رأی دادیم و مدام می‌خواهند این ادبیات را به کار ببرند در حالی که جایی برای گفتن این حرف‌ها نیست. کسی که به این شخص رأی داده که با آمریکا مذاکره کند تا کف خیابان‌ها را از دلار پر کند، الان باید جوابگو باشد. مدام باید تکرار شود که این زمان بهتر بود یا دوره آقای احمدی نژاد؟ البته که زمان آقای احمدی نژاد اوضاع ما بهتر بود. باید محکم دفاع کنیم. آن زمان در حال مبارزه بودیم، درگیر هم بودیم و مذاکره هم مطرح نبود و آمریکا هم اهمیتی نداشت وضع زندگی ما خوب بود و درآمد، شغل و رونق اقتصادی هم بود و گلوی ما را هم نگرفته بودند و هر روز هم یک بحران جدید وجود نداشت.

این نشان‌دهنده کارآمدی اندیشه توحیدی است که می‌گوید باید ایستادگی کرد تا نتیجه آن را ببینید. «... لَفْتَحْنَا عَلَيْهِمْ بَرَكَاتٍ مِنَ السَّمَاءِ وَالْأَرْضِ...»^۲؛ همانا ما درهای برکاتی از آسمان و زمین را بر روی آنها می‌گشودیم» اما

۱. ملک/۴

۲. اعراف/۹۶



این یک دعوای برون گفتمانی است. یعنی یک عده‌ای معتقد به گفتمان توحید نیستند. پس می‌توان با اندیشه توحیدی اشکال و خرده به آن‌ها گرفته شود. چگونه بگیریم؟ بسیاری می‌گفتند که می‌شود با آمریکا کنار آمد. آقایان قالیباف، رضایی، ولایتی و غیر از یک کاندیدا در سال ۱۳۹۲ همه می‌گفتند که البته می‌شود کنار آمد. همه این‌ها اطرافیان رهبری هستند و معتقدند که می‌شود با استکبار جهانی به توافق رسید. ولی مقام معظم رهبری از همان اول معتقد بود که مذاکره با آمریکا بی معنی است و حرف برخی مسئولان نظام که می‌گویند، می‌شود به توافق رسید حرف بی معنی بود.

برخی از افرادی که خود را از عقلا می‌دانستند به امام (ره) جسارت می‌کردند و می‌گفتند که باید او را سر عقل بیاوریم. با این افراد سخنی و کاری نیست. بلکه روی صحبت با افرادی مانند محسن رضایی، قالیباف، ولایتی و ... است که از بچه‌های جنگ هستند. صحبت از آقای ولایتی است که ایشان در عرصه سیاست خارجی مورد اعتماد مقام معظم رهبری بود. سیاست خارجی لبه اصلی درگیری با استکبار جهانی است. حضرت آقا در مجلس سوم برای آقای ولایتی هزینه می‌دهد. در حالی که این آقایان امروز این‌گونه حرف می‌زنند. پس مشخص می‌شود که اندیشه توحیدی چقدر می‌تواند جلو بیاید و می‌تواند این‌ها را بگیرد. می‌تواند این‌ها را که انفعال دارند.

علی‌رغم این طیف منفعلین، درباره جبهه گفتمان توحیدی که می‌خواهد معتقد به این گفتمان باشند حرف زیاد است. یعنی کسانی که حزب الهی و انقلابی هستند، درباره احمدی نژادها. در این جبهه نیز اندیشه توحیدی است که مشکل را حل می‌کند. بلکه در این‌جا، دعوای جذاب‌تر است و نگاه‌ها تئوریک‌تر می‌شود. چه اتفاقی افتاد که کار عده‌ای از افراد عدالتخواه به یک نقاط خاصی رسید که مثلاً عده‌ای به سمت جنبش سبز کشیده شدند؟ باید پرسید که چرا کار آقای احمدی نژاد به این‌جا کشیده شد که از یک گفتمان شروع کرد ولی الان چه می‌گوید؟ اکنون مرز آقای احمدی نژاد با جریان‌های اپوزیسیون در کجا است؟ کار به جایی کشیده شده که خود او هم نمی‌تواند آن را جمع کند. حتی مرز خود را با آقای هاشمی هم از دست داده است.

انسانی که زیرساخت نگرشی او محکم نباشد و اندیشه توحیدی نقطه عزیمت او نباشد باید یک نقطه عزیمتی پیدا کند. یا مانند انسان بی‌ته‌ای می‌شود که آقای مشایی توصیف می‌کند و باید آن را مبنا قرار دهد تا بتواند یک



انسان فطری درست کند که به دنیا هم لبخند بزند یا باید بر مبنای اندیشه توحیدی حرکت کند اندیشه توحیدی تیز است و در توحید یک غیرتی وجود دارد که هر چقدر تشبیه باشد، آن تنزیه وجود دارد. «لا اله الا الله» فقط خدا است و نه هیچ کس دیگر. این غیرت است. توحید همه چیز دارد و مهمترین آن غیرت است. افرادی که معتقد به گفتمان توحید هستند از اینجا شروع نکردند لذا فرد، حزب الهی است ولی میل پیدا می‌کند و به تعبیر قرآن در قلب او زیغ پیدا می‌شود و از راه حق منحرف شده و پراگماتیسم می‌شود زیرا نقطه عزیمت او توحید نیست و فقط اندیشه توحیدی را مطالعه کرده است. امروز بی‌بته بودن افراد حزب الهی در این است که نقطه عزیمت آن‌ها اندیشه توحیدی نیست.

جریان‌های مختلف چندگانه‌ای وجود دارد که نقطه عزیمت آن‌ها توحید نیست. جریانی که نمی‌خواهد گفتمان توحید را مبنا قرار دهد و غرب را همچنان محور خود می‌داند که این‌ها همان آدم‌های اول انقلاب هستند که بدتر نشدند و معتقد بودند اسلام و توحید و اندیشه توحیدی با اندیشه‌های غربی کنار می‌آید. گروه دیگری علی‌رغم این‌که این مبنا را دارند یک انفعال نسبی هم دارند و توحید آن‌ها نقطه عزیمت آن‌ها نیست ولی انفعالشان هم آنقدر نیست و عده دیگری که به واقع انقلابی هستند و می‌خواهند بایستند ولی باز هم نقطه عزیمت آن‌ها توحید نیست. این افراد چون می‌خواهند ادای اپوزیسیون‌ها را در بیاورند پس از مدتی شبیه اپوزیسیون‌ها می‌شوند و اگر از آن طرف دنیا پیشنهادهایی به آن‌ها داده شود معلوم می‌شود که توحید آن‌ها چقدر جدی است.

بایستگی امروز جامعه و اندیشه توحیدی

- حضرت‌عالی به مشکلات بسیاری اشاره کردید که ناشی از عدم رواج اندیشه توحیدی و نقطه عزیمت فکری اندیشه توحیدی است. پیش از انقلاب همه آن اندیشه توحیدی و غیرتی که می‌فرمایید در یک جمله تیز و روشن خلاصه شد که شاه باید برود. امروز شاه باید برود بر اساس اندیشه توحیدی چیست؟ آیا علوم انسانی است؟ آیا بانک است؟ آیا اقتصاد لیبرالیستی است؟



نفی فایده‌ای ندارد. اولاً شعار پیش از انقلاب ما صرفاً شاه باید برود نیست. بلکه شعار اصلی این بود که، شاه باید برود و جمهوری اسلامی باید محقق شود. یعنی استقلال، آزادی، جمهوری اسلامی. اگر پیش از انقلاب تنها «الشعب یُرید إسقاط النظام» گفته می‌شد اوضاع و احوال ما شبیه اخوان المسلمین مصر بود. ما حرف ایجابی خود را هم پیش از انقلاب زدیم. این متنی که ابتدای بحث گفته شد که چند نفر بودند و هر کدام متنی را نوشتند و متن مقام معظم رهبری رأی آورد، قرار بود زیر ساخت قانون اساسی بعد از انقلاب شود. یعنی از ابتدا حرف ایجابی خود را مطرح کردیم. ما از ابتدا می‌دانستیم که یک حکومت عدالت علوی و اسلامی و بی‌طبقه توحیدی می‌خواهیم. بالاخره یک آرمان ایجابی بود. این آرمان ایجابی روی ماه بود مانند عکس امام خمینی و وقتی روی زمین آمد باید دیگر روی زمین آن را نشان داد.

کار در این جا سخت می‌شود. شما باید روی زمین نشان دهید و این جامعه بی‌طبقه توحیدی از سخنرانی بیرون آورده شود و تبدیل به یک جامعه واقعی شود. در درجه اول باید دانست حقیقت چنین جامعه‌ای به واقع کار امام زمان (عج) است و به هیچ عنوان رشح‌های از رشح‌های ظهور حضرت ولی عصر (ع) را نمی‌توان محقق کرد و آن را تنها حضرت ولی عصر (عج) می‌تواند محقق کند. اما این که منتظر باشیم با اسب سفید از بالای کوه بیاید، این‌طور نیست. اگر مرد نبرد هستید از همین الان باید شروع کرد اما باید دانست در غربتی که الان وجود دارد، مبارزه می‌کنید و این تنها یک نوع تمرین است. اصل قضیه و کار وقتی محقق می‌شود که امام عصر (عج) بیاید. این یک نکته اساسی است.

اما مسأله اساسی‌تر یعنی مسئله امروز ما و طاغوت امروز ما یا روح توحیدی که امروز باید تقریر آن بر جامعه مسلط شود و باید به آن توجه داشت این است که مراتب را باید در نظر گرفت. مسئله اول امروز ما این است که مبارزه با استکبار جهانی را باید ارزش شماره یک خود قرار داد. و اول از همه، مبارزه نظامی است و محدوده آن را هم مقام معظم رهبری معلوم کرده است. می‌خواهیم آمریکا را از منطقه خارج کنیم. و حضرت آقا کاری ندارد که روحانی است، احمدی نژاد است یا آقای هاشمی است. پروژه خود را جلو می‌برد. قدم به قدم هم جلو برده است. آمریکا امروز دارد از منطقه بیرون می‌رود، چه بخواهد چه نخواهد. و الان این کار دارد صورت می‌گیرد و عنایت الهی هم وجود دارد. یعنی مبارزه با استکبار جهانی نظامی، سیاسی و اقتصادی است.



اما ما در نقطه اقتصادی مانده‌ایم. مبارزه اقتصادی یک زیرساخت جدی اجتماعی می‌خواهد و یک دولتی که پای کار بیاید و ایران را تبدیل به یک قدرت برتر اقتصادی در منطقه کند. تلقی من این است که الآن باید روی همه مراتب تأکید شود اما در عین حال که در افکار عمومی بر روی همه مراتب تأکید می‌شود، تأکید خود را باید به صورت دقیق و خاص بر روی مبارزه با استکبار اقتصادی متمرکز کنیم. یعنی می‌خواهیم در برابر استکبار جهانی با قدرت اقتصادی خود بایستیم و آقا هم به این سبب شعار اقتصادی می‌دهند.

البته قبول دارم که مبارزه با علوم انسانی باید صورت بگیرد اما در مراتب بعدی. الآن نقطه اصلی دعوا، نظامی نیست و خیال ما نسبت به مبارزه نظامی با آمریکا راحت است. نسبت به مبارزه سیاسی هم راحت است. روحانی بیاید یا کسی دیگر چندان کاری از پیش نمی‌برد و این‌ها می‌آیند و می‌روند و نظام همچنان مستقر است و مملکت دست خودمان است اما آن چیزی که دست ما نیست پول است. آنجا که پول دارد می‌چرخد و قدرت اقتصادی کشور تعیین می‌شود دست ما نیست و دست بچه‌هایی که به لبنان و سوریه و عراق می‌روند، نیست بلکه دست عده‌ای دیگر است که شما مجبور هستید تحمل کنید و با اینکه پتروشیمی دارید می‌گویید این جنس چرا گران شده است؟ چون مواد اولیه آن از خارج می‌آید. مگر شما پتروشیمی ندارید؟ مگر این همه جوان با استعداد ندارید؟ معلوم است که یک رانت و منفعی وجود دارد. اینجا هم مسئله مبارزه با طاغوت است.

- بنابراین به یک معنا شما می‌فرمایید که شعار شاه باید برود امروز، این جمله حضرت آقا است که می‌فرمایند «آقایی دلار باید ساقط شود»؟

مسئله اساسی امروز جامعه ما مبارزه با استکبار جهانی و ایستادگی در برابر طاغوت اقتصادی عالم است.



ترجمه خوبی است، اما در افق بین‌المللی و در حال حاضر داخل ایران باید بر اقتصاد مقاومتی متمرکز شویم. که حضرت آقا در یک زمان می‌گفتند، ما الان باید مقاوم شویم تا تکانه‌های جهانی بر روی ما تأثیری نگذارد. الان اوضاع بدتر از آن زمانی است که آقا این را می‌گفت. شیرازه‌های اقتصاد کشور به واسطه نفوذ، از هم گسیخته‌اند. البته آقا مراقب است که این دولت یک دفعه همه چیز را رها نکند و نمی‌گذارد همه آن فرو بریزد، که اگر این اتفاق بیفتد کل نظام فرو می‌ریزد. ادبیات بین‌المللی ما باید ساقط شدن آقایی دلار باشد. استکبار جهانی را باید در نقطه اقتصادی شکست بدهیم. پروژه دولت بعدی هم که بیاید همین است. علوم انسانی و آن حرف مبارزه تمدنی ما با اندیشه غربی و دشمنی اساسی ما و زدن حرف ایجابی به مردم و مسئله علوم انسانی همه از مسائل اساسی هستند اما مسئله اصلی امروز، استقلال اقتصادی کشور و ایستادگی در برابر طاغوت اقتصادی عالم است؛ چه داخلی و چه خارجی.

اندیشه توحیدی و سیره مقام معظم رهبری

– شما کدام یک از اقداماتی که در سیره رهبری حضرت آقا بوده است را، نمود و جلوه بارز این اندیشه توحیدی می‌دانید؟

سؤال سختی است چون رفتار را می‌شود نسبت داد که نمود بارز این اندیشه نباشد. بارز از این باب که هرکسی به راحتی این را می‌فهمد. این اندیشه از ابتدای رهبری ایشان و در قضیه نفی مبارزه با آمریکا شروع می‌شود. هیچ کس باور نمی‌کرد و حرف غیر منطقی به نظر می‌رسید. یک تعصبی حضرت امام(ره) بر این مبارزه داشت و کسی باور نمی‌کرد تا بخواهد رهبری هم این را تکرار کند. معمولاً تلقی بچه‌های انقلابی درباره امام(ره) این بود که ایشان یک نوع تعصباتی داشته است و جو انقلابی آن دوران نیز این نوع تفکر را اقتضا می‌کرده است ولی امروز می‌شود تجدید نظر کرد و منافع ما در این است. می‌گویند می‌خواهیم مذاکره کنیم و نمی‌خواهیم مملکت را به باد دهیم. دو دشمن هم می‌نشینند با هم مذاکره می‌کنند. دشمنی ما جای خودش هست اما مذاکره هم می‌کنیم. آقای مهاجرانی در مذاکره مستقیم با آمریکا این حرف را می‌زد و می‌گفت ما که دشمن هستیم و آن‌ها هم دشمن هستند و مذاکره بین دو دشمن است. و ما می‌خواهیم مذاکره کنیم. بسیاری از



کشورهای غربی با هم جنگیدند و بعد مذاکره کردند و اکنون هم در حال تعامل با همدیگر هستند. این حرف بسیار منطقی به نظر می‌رسد و تقریری جذاب است. با این نوع تفکر حرف‌های مقام معظم رهبری بی‌منطق به نظر می‌رسید. آقا می‌گفت اساساً ما با آمریکا مذاکره‌ای نداریم مانند این که امام (ره) می‌گفت چگونه با هم حرف بزنیم در حالی که من نمی‌خواهم تو باشی و تو هم نمی‌خواهی من باشم. قضیه به طور کامل دو طرفه و محبت و نفرت دو سویه است. چرا؟ هرچند طرف مقابل دوست دارد که مداخله و مذاکره صورت گیرد تا بتواند از این طریق کشور را به زیر یوغ خود بکشانند.

مقام معظم رهبری بر موضع خود محکم ایستاده بود هرچند از نگاه برخی بی‌منطق به نظر می‌رسید. کار بعد از دوره احمدی نژاد به جایی رسید که همه از جمله آقای احمدی نژاد معتقد بودند با آمریکا می‌شود کنار آمد. و مهم‌ترین دلیلی که سبب شد آقا کوتاه بیاید و آمریکایی‌ها را وارد مذاکره کند این بود که جمع بندی آقای احمدی نژاد هم این بود که با آمریکا می‌شود کنار آمد. آقا در یکی از سخنرانی‌هایشان گفتند که دولت قبلی هم یک سری اشتباهاتی در این جریان داشت و فکر می‌کردند که می‌شود و دیدند که نمی‌شود. در همان هفته در یک ملاقاتی به آقای احمدی نژاد گفتم که حضرت آقا چنین گفتند. آقای احمدی نژاد گفت: «بله ما داشتیم به نتیجه می‌رسیدیم» یعنی آقا همچنان اشتباه می‌کند. چه زمانی این حرف را زد؟ آن موقع که به برزیل و ترکیه رفته بود. می‌گفت که آمریکایی‌ها مشکل نبودند و این داخلی‌ها مشکل داشتند که منظورشان آقای جلیلی بود. جمع بندی همه این بود که می‌شود کنار آمد.

یک منطقی مقام معظم رهبری دارند. ایشان از کجا می‌گویند؟ درست است که شواهد تاریخی دارند و مطالعه کرده‌اند و مسلط هستند ولی آیا در کشور ما کسانی که مطالعه تاریخی کرده‌اند و کسانی که درباره آمریکا مطالعه داشته‌اند کم هستند؟ البته بیشتر کسانی که مطالعه داشته‌اند گرایش غربی دارند. پس چه چیزی مبدأ این جمع بندی تحلیلی است؟ به نظر من چیزی غیر از این نبوده است که مبانی و منطق رهبری را نداشتند.



موضع مقام معظم رهبری در سیستم اداره کردن کشور هم واضح است. ایشان معتقد است که برای حل مشکلات باید وارد میدان شد. اقتصاد با ضرب و تقسیم جواب نمی‌دهد بلکه باید به دل صحنه زد و به دل صحنه زدن هم این‌گونه نباشد که به طور مثال گفته شود ما با حوزه علمیه قم و سازمان برنامه و بودجه هم همکاری داریم و بعد کار خودش را انجام دهد. این درست نیست. باید به طور عملی وارد میدان شد. باید گزارش داده شود که پول‌ها کجا خرج می‌شود؟ که اگر اشتباه خرج شد، جلوی آن گرفته شود. و دلیلی از قرآن کریم برای این اشتباه بیان شود.

علم فقه باید ورود کند و در وسط جریان قرار بگیرد. به عنوان مثال یک استفتاء شود که آیا این مدارس غیر دولتی حق دارند این‌گونه قرارداد یک طرفه ببندند؟ و پاسخ داده شود که حق ندارند. با این استفتاء تمام برنامه آموزش و پرورش زیر سؤال می‌رود. یا فقه پاسخ دهد آیا در این شرایط کنونی کسی حق دارد بگوید در فلان مجلس نرویم؟ اگر فقه به وسط میدان بیاید، همه چیز را تغییر می‌دهد.

رهبری انقلاب از ابتدا معتقد بود که با این مدل‌های اقتصادی غربی حتی مارکسیستی و سوسیالیستی نمی‌شود کشور را اداره کرد. ایشان در مسائل مختلفی محکم ایستاده است و مبنای او می‌گوید که باید محکم بایستی و می‌ایستد و هزینه ایستادن را هم می‌دهد و خداوند فتوحاتی برای ایشان ایجاد می‌کند. فتوحاتی که حضرت آقا در دوره رهبری‌شان داشتند به طور عمده از همین نقطه بود.

مبنا در جمع‌بندی بسیار مهم است. مقام معظم رهبری بر اساس مبانی توحیدیشان جمع‌بندی می‌کنند. آن کسی که مبنا داشته باشد جمع‌بندی می‌کند و جمع‌بندی او تبدیل به یک استقامت محکم می‌شود و در برابر بسیاری از افراد می‌ایستد و بعد

با مدل‌های اقتصادی غربی،
نمی‌شود کشور را اداره کرد. و
برای حل مشکلات باید وارد
میدان شد.



نتیجه آن هم متفاوت می‌شود. کسی که مبنا ندارد منتظر می‌ماند تا ببیند که آخرین جمع‌بندی چیست و آن سوار بر ذهنش می‌شود.

نقش جنبه تشبیهی توحید در حکومت اسلامی

- حضرت تعالی در صحبت‌های خود فرمودید؛ توحید علاوه بر جنبه تنزیه‌ی، جنبه تشبیهی هم دارد. جنبه تنزیه‌ی به واسطه نفی‌ای که صورت می‌گیرد، بروز و وضوح بیشتری دارد. اما در جنبه تشبیهی، اگر در ساختارسازی جمهوری اسلامی بگوییم که این اقدامات در پی‌ریزی کلی حکومت اسلامی به طور کامل از اندیشه توحیدی تغذیه کرده است، این را در چه مواردی می‌دانید؟

روح توحید تنها نفی عبودیت غیر خدا نیست. بیشتر از نفی عبودیت غیر خدا، عبودیت خود خدا است. عبودیت هم به مستی، عشق و دلدادگی و شور و حرارت و واله و شیدا شدن نسبت به حضرت حق است. عبادت واقعی این است. نتیجه این عشق غیرت است. نتیجه این محبت ایستادن است. مشکل در فهم ناقص اندیشه توحیدی این است که فقط جنبه نفی آن را ببینیم و جنبه ایجاب آن را نبینیم. اندیشه توحیدی اگر به وجه تشبیه تقریر شود همه چیز را در بر می‌گیرد. برای مثال مارکسیست‌ها این نظر را دارند، لیبرالیست‌ها این را می‌گویند، همه را قبول داریم و ترسی هم نداریم. چون تنزیه را داریم خیالمان آسوده است. انسان موحد به وجه ایجابش، یک دارایی دارد که ممکن است خودش هم متوجه آن نباشد. با وجه ایجابی می‌توان حرف آقای مارکس، آدام اسمیت، هابز، نیچه و... را پذیرفت و به ایشان گفته شود اتفاقاً حرف درست را شما می‌زنید ولی بگذارید من به شما بگویم شما چه می‌گویید.

این وجه تشبیه در برنامه اداره کشور نیز بکار می‌آید. بر این مبنا از هر برنامه می‌توان استقبال کرد و آن را درست دانست. هر برنامه‌ای که شرق و غرب عالم می‌گویند خوب و درست است. موحد وجه حضرت حقی دارد. وجه حضرت حقی که مشوب و آمیخته به عدم و شرک است. اهل فن می‌تواند در آواز خواندن آن رقاصه، نگاه غیبی خدا را ببیند و می‌بیند که خداوند متعال یک نگاه غیبی می‌کند. ماجرای معروفی است که



شیخ جعفر شوشتری نقل می‌کند کسی این شعر را می‌خوانده که « در بزم عشق و مستی ما را گذر ندادند / گر تو نمی‌پسندی تغییر ده قضا را » بعد می‌گوید قضا را تغییر دادم و آن شخص عوض می‌شود و چیز دیگری را می‌بیند. این بیت به این معنا است که شما نسبت به همه چیز و همه کس پذیرش وسیعی دارید.

سؤال این است که این غیرت با این تشبیه چطور جمع می‌شود؟ تشبیه و تنزیه را چطور جمع کنیم؟ تشبیه و تنزیه این‌گونه جمع می‌شود. یک تشبیهی که همه عالم را در بر می‌گیرد و «...أَيْنَمَا تَوَلَّوْا فَثَمَّ وَجْهُ اللَّهِ...»^۱؛ به هر سو رو کنید، خدا آنجاست» واقعا خدا را می‌بیند و غیرتی که می‌گوید تنها خدا است. البته این به دو صورت است. یک زمان می‌گوید تنها مکتب، مکتب الهی است. مکتبی که سرمنشأ آن خداوند متعال و شریعت محمدی است. این یک تقریر سلفی دارد. یعنی من هیچ چیزی را قبول ندارم. پیامبر اکرم (ص) عمامه می‌گذاشته و من هم می‌گذارم و هرچه او گفته است من هم همان کار را انجام می‌دهم. هیچ چیز نمی‌فهمم و هر چه او گفت و هر مدلی شروع کرد همان را قبول دارم. مشکل کجا است؟ می‌گوید این را نمی‌شود فهمید. فهم و استنباط مهم است. باید پرسید که پیامبر چرا این کار را کرد؟ این پرسش را که می‌کنید دوباره موضوعات دیگر مطرح می‌شود. «چون غرض آمد هنر پوشیده شد / صد حجاب از دل به سوی دیده شد.»^۲ می‌گوید شما مگر می‌توانی بفهمی؟ مشکل سلفی همین است.

سید قطبی که ادامه پیدا کند و به سلفیت برسد با سید قطبی که ادامه پیدا کند و تبدیل به سیدعلی خامنه‌ای شود بسیار تفاوت می‌کند. تمام سخن با خانه‌های انقلابی همین است که ما یک چیز دیگری داریم و شما چیز دیگر. ما یک سید قطب می‌شناسیم که شما نمی‌شناسید.

تشبیه بسیار مهم است. بعد از انقلاب ما نرفتیم در بیابان‌ها چادر بزیم و مانند داعشی‌ها زندگی نکردیم و بسیاری از سیستم‌های اداری غربی را پذیرفتیم و به کشور آوردیم و آنچه بود را حذف نکردیم. امام (ره) ارتش را حذف نکرد بلکه آن را اصلاح کرد چون می‌فهمید. اما بسیار کار سختی است. یک زمان مانند طالبان و داعش می‌خواهید عمارت اسلامی مانند «الدول الاسلامی فی العراق و الشام» درست کنید، با آن اندیشه که

۱. بقره/۱۱۵

۲. مولوی، مثنوی معنوی، دفتر اول



شیعه را ذبح کند و ناهار را سر سفره پیامبر اکرم (ص) باشد. باید نگاه کرد که اندیشه چیست؟ اندیشه کسی که پای این انقلاب آمده این چنین نبوده است. اندیشه او این است که همه دولت‌ها، دولت غربی هستند و دولت غربی هم «وَمَنْ لَّمْ يَحْكَمْ بِمَا أَنْزَلَ اللَّهُ فَأُولَئِكَ هُمُ الْكَافِرُونَ»^۱؛ و آنها که به احکامی که خدا نازل کرده حکم نمی‌کنند، کافرند.» تکلیف او تا آخر معلوم است و ما می‌خواهیم حکومت براساس انزل الله اقامه کنیم. حکومتی که سیستم اداره آن بر اساس احکامی که خدا نازل کرده باشد و همه آن‌چه در کشور است از عمارت، شرطه و ارتش محتسب باید باشد و حذف نشود بلکه همه را باید بر اساس احکام الهی تغییر داد و اصلاح کرد. استقلال، آزادی و جمهوری اسلامی کشور باید حفظ شود.

تقریر مقام معظم رهبری و امام (ره) این است که من همان را می‌خواهم اما آن را رام و مطیع خود می‌کنم. «وَمِنَ الشَّيَاطِينِ مَنْ يَغُوصُونَ لَهُ وَيَعْمَلُونَ عَمَلًا دُونَ ذَلِكَ وَكُنَّا لَهُمْ حَافِظِينَ»^۲؛ و گروهی از شیاطین (را نیز مسخر او قرار دادیم، که در دریا) برایش غواصی می‌کردند؛ و کارهایی غیر از این (نیز) برای او انجام می‌دادند؛ و ما آنها را (از سرکشی) حفظ می‌کردیم! « یعنی شیطان هم می‌آید و آدم من می‌شود. آن روزی که این فلک رام تازیانه من شود، بعد شما می‌فهمید که چگونه می‌توانند در این عالم جلوه‌نمایی کنند. اندیشه غربی و مدل اداره کشور از سوی غرب را باید رام خود کرد. همه افراد این را متوجه نمی‌شوند. آقای سید منیر که در یک عالم دیگری است. مهدی نصیری و دیگران در اوهام و تخیلات هستند. حرف امام خمینی (ه) این بود که من روی زمین واقعی انقلاب کردم و روی همین زمین

جنبه تشبیهی توحید سبب می‌شود که از تمام عقاید، برنامه‌ها، طرح‌ها، ابزارها و... برای اداره کردن جامعه استفاده کرد.

^۱. مائده/۴۴

^۲. انبیاء/۸۲



واقعی هم می‌خواهم حکومت را اداره کنم و روی همین زمین واقعی هم براساس همین ابزار می‌خواهم حکومت اسلامی برقرار کنم.

عده‌ای می‌گویند با این ابزار نمی‌شود کشور را اداره کرد باید ابزار دیگری ساخته و بر اساس تمدن دیگری بنا شود. باید جواب داد که این ابزار را همین الان بسازید. برای مثال وقتی گفته می‌شود یک مته بیاور و اینجا را سوراخ کن، ممکن است حرف‌های بسیاری گفته شود که این مته آوردن و سوراخ کردن اشتباه است، اگر این‌جا با مته سوراخ شود ممکن است آن چاه فاضلاب هم سوراخ شود. به او جواب داده می‌شود که؛ مته باید آورده شود و این‌جا هم باید سوراخ شود و متوجه هستم که ممکن است به آن چاه هم ضربه وارد شود ولی دقت کنید که کمتر مته را بزنید و تا جایی سوراخ کنید که به چاه فاضلاب ضربه نزنید. برخی ابزارها قابلیت این را ندارد که صد در صد آن کارهایی که شما می‌خواهید را انجام دهند اما به یک صورتی باید از این ابزارها استفاده کنید که تقریباً آن‌چه را می‌خواهید به دست بیاورید.

در حال حاضر به انقلاب اسلامی و جمهوری اسلامی نگاه کنید که مدل اداره کردن کشور ما نه شبیه به کشور چین است و نه به ترکیه، آمریکا، هند و برزیل. یک چیز متفاوتی است. این را چه کسی ساخته است؟ باید باور کرد که ساخته مقام معظم رهبری است. متهم ردیف اول ایشان هستند ولی قابل اعتنا است. شما چین و کره نشدید؟ چین اگر جرأت دارد جلوی آمریکا بایستد. ما برای استقلال خود هزینه دادیم. هزینه دادیم برای این‌که اگر تمام دنیا جمع شود نتوانند بر ضد کشور ما کاری انجام دهد. یک ذره بخواهند خر خره چین را بگیرند، به طور کامل نظرش تغییر می‌کند. از همه پروژه‌های کشور ما خودش را کنار می‌کشد حتی اگر تفاهم نامه هم امضا کرده باشند.

این یک مدل اداره کردن کشور است که از همه این‌ها دارایی‌ها استفاده می‌شود ولی وجه تنزیهی است که مهار می‌کند و به سمت دیگری می‌کشانند. اگر چه ممکن است این حرف‌ها مبهم باشد و سؤال‌های بسیاری پدید آورد. این مباحث یک مقدار ورود در حوزه‌های لب مرزی حوزه اندیشه توحیدی است، به ویژه بحث‌های تشبیه و تنزیه در اندیشه عرفانی بحث برانگیز است و به حیطه اداره کردن کشور که می‌رسد محل نزاع بیشتر است.



در تنزیه و تشبیه، تمایز احاطی مطرح می‌شود که نیاز به فهم عمیقی دارد و آن کسی که این تمایز احاطی را متوجه شود، می‌تواند درست مدیریت کند به طوری که پرچم را به صورتی بلند می‌کند که همه پشت پرچم او قرار می‌گیرند اما پرچم همچنان در دست اوست. تمام عالم دل‌داده این پرچم می‌شوند و تمایز احاطی در اداره کشور این‌گونه است یعنی تمایز در عین اتصال است.

امام این‌گونه انقلاب کرد و اگر این‌چنین عمل نمی‌کرد حزب توده، مجاهدان خلق، بازرگان، کافی، فلسفی، شریعتی و دیگران پشت سر او قرار نمی‌گرفتند. کسی که بتواند آقای شریعتی و مطهری را جمع کند انقلاب را بیمه کرده است. همچنین آقای کافی را با این‌ها جمع کنی، تعجب آور است.

آن کسی که تمایز احاطی را نفهمد و اندیشه توحیدی او توسعه نداشته باشد یا وجوه ایجابی و ارتباط خود را با همه نبیند، موفق نخواهد بود. مقام معظم رهبری، وجوه ایجابی خود را با مارکسیست‌ها، چپ‌ها و لیبرال‌ها دارد اما به یک صورتی وجه ایجابی خود را حفظ می‌کند و در آن‌ها هضم نمی‌شود بلکه برعکس آن‌ها را در خود هضم می‌کند. پس نکته مهم این است که این معادله را می‌توان به صورتی چیدمان کرد که دیگران زیر پرچم تو قرار گیرند و زیر پرچم کسی وارد نشوی. آن‌ها در معده قدرتمند تو هضم شوند و در دل اندیشه تو خود را گم کنند.

هنوز وقت این بحث‌ها نرسیده است امروز مطرح کردن این بحث‌ها در جامعه صلاح نیست چرا که هنوز وقت آن نرسیده است. البته در یک جمع نخبگانی و بخشی از افراد حزب اللهی اهل فکر می‌توان برخی از مباحث را بیان کرد. در حال حاضر آنچه باید بحث شود و امکان آن در جامعه وجود دارد مسأله روح توحید نفی عبودیت غیر خدا، مبارزه با استکبار جهانی در حوزه اقتصاد است.

گسترش انقلاب با ظرفیت‌های اندیشه توحیدی

- در بحث صدور انقلاب اسلامی و ادیان و فرق اسلامی، ظرفیت‌های اندیشه‌های توحیدی را چگونه ارزیابی می‌کنید؟ آیا ما می‌توانیم با محوریت اندیشه‌های توحیدی به سمت صدور انقلاب اسلامی برویم و یا برای اتحاد فرق اسلامی فکر کنیم؟



هر چقدر از نقطه مبنایی تری شما شروع کنید، با جریان‌های مختلف نقطه اتصال بیشتری دارید. باید به عقب بروید. به طور مثال اگر می‌خواهید با اهل سنت گفتگو کنید باید بر قرآن متمرکز شوید. می‌خواهید با معتقدین به ادیان آسمانی صحبت کنید باید بر پیامبری و وحی متمرکز شوید. اما اگر می‌خواهید با بی‌دین‌ها سخن بگویید باید به سمت بیان توحید بروید. قرآن می‌گوید اگر می‌خواهید با بی‌دین‌ها سخن بگویید از توحید سخن بگویید. با همه عالم با توحید حرف بزنید « قُلْ يَا أَهْلَ الْكِتَابِ تَعَالَوْا إِلَى كَلِمَةٍ سَوَاءٍ بَيْنَنَا وَبَيْنَكُمْ أَلَّا نَعْبُدَ إِلَّا اللَّهَ وَلَا نُشْرِكَ بِهِ شَيْئًا وَلَا يَتَّخِذَ بَعْضُنَا بَعْضًا أَرْبَابًا مِنْ دُونِ اللَّهِ »؛ بگو: «ای اهل کتاب! بیایید به سوی سخنی که میان ما و شما یکسان است که جز خداوند یگانه را نپرستیم و چیزی را همتای او قرار ندهیم؛ و بعضی از ما، بعضی دیگر را- غیر از خدای یگانه- به خدایی نپذیرد.»

توحید نقطه اتصال ما و مشرکان است مشکل اصلی امروز ما در گفتمان، تقریر است. شما چه تقریری می‌خواهید از توحید ارائه دهید که با مسیحیان، سنی‌های سلفی، سنی‌های لیبرال و چپی‌های کمونیست نقطه اشتراک (تشبیه) و تمایز احاطی داشته باشید که بگویید من یک چیز دیگر می‌گویم و بعد طرف مقابل را هم مسلمان کنید. اگر توحید را به خوبی تقریر کنید به شرط این‌که وجه اشتراک‌های آن را بگویید به این صورت که من می‌دانم تو دل داده چه چیزی هستی، اما این- که تو دنبال آن هستی آن‌جا نیست این‌جایی است که من می‌گویم.

- آیا حضرت تعالی در این زمینه تجربه‌ای هم داشته‌اید؟



بله مواردی بوده است اما مسئله اصلی این است که گم شده عالم را باید پیدا کرد و اگر ندانیم گم شده عالم چیست مانند طبیعی است که نداند مشکل بیمار چیست. باید به بالین بیمار بیاید تا بفهمد مشکل اصلی او چیست. این شخص دنبال چیزی است که خودش هم آن را پیدا نکرده و دچار سرگشتگی هم شده است و تو باید آن را به او نشان بدهی که آن چیز کجا است. اگر کسی بگوید جمهوری اسلامی امروز با مارکسیست‌ها و کمونیست‌ها ارتباطی ندارد و بگوید ما بر خلاف کمونیست مبارزه کرده‌ایم و شهید داده‌ایم. در جواب گفته می‌شود شهید داده‌اید ولی یک حکومت اسلامی درست کرده‌اید که صدای همه را در آورده است. اگر جلوی رویتان نگوید پشت سرتان می‌گوید. ولی اگر حرف خود را به خوبی تقریر کنید به او نشان می‌دهید که چه کسی گفته است شما توانسته‌اید عدالت را برقرار کنید؟

اساساً بدون اعتقاد به خدا و توحید ممکن نیست عدالت را برقرار کرد. عدالت بدون توحید ممکن نیست. این مسأله تبیین می‌خواهد و تنها به این مطلب نمی‌شود اکتفا کرد که چون ما معتقد به روح توحید، نفی عبودیت خدا هستیم پس برقراری عدالت بدون اعتقاد به توحید ممکن نیست. بلکه باید از دل متنی که او به آن اعتقاد دارد برای او اثبات شود. یعنی قدم به قدم او را به یک نقطه‌ای که می‌خواهید برسانید. به او گفته شود حکومت‌ها و تجربه‌هایی را که قبلاً داشته‌اید را در نظر بگیر، چه چیزی سبب می‌شود که وقتی به منافع می‌رسی دست از منفعت خود برداری؟ چه انگیزه‌ای؟ انگیزه مبارزه برای خلق الله سبب شده است؟ دقت کن آن روزهایی که در مبارزه و زندان هستی این حرف‌ها جذاب است ولی زمانی که به مطامع دنیوی، قدرت و پول رسیدی توجیه‌ها تازه شروع می‌شود که حالا اشکال ندارد. این پرستیژ حکومت است.

سخن با مسیحیان هم باید این‌گونه باشد. نباید بگویید که آن‌ها اهل تثلیث هستند و ما موحد هستیم. وقتی توحید نقطه اشتراک با مشرکان است پس این نقطه اشتراک با مسیحیان بسیار بیشتر است. ولی مهم این است که نباید تمایز احاطی را فراموش کرد.

بحث بین المللی جزو آن بحث‌های پیچیده است. همان‌طور که اشاره شد این بحث درون‌گفتمانی است و عده‌ای اخص باید پای این حرف‌ها بنشینند. کسی که در این نقطه اخص نباشد ورود جدی او به فضای بین المللی حداقل برای خود او آسیب‌زا است. چون غربی‌ها عرفان را می‌پسندند و وارد مباحث عرفانی شده و



تبدیل به آن مهره‌ای می‌شود که دنیای غرب می‌خواهد و به مراکز آکادمیک آن‌ها می‌رود و آن کاری را انجام می‌دهد که آن‌ها برای او برنامه‌ریزی کرده‌اند. آن کشور هم نقطه اثر او نمی‌شود و به ایران برمی‌گردد. یعنی در مراکز آکادمیک آن‌جا رفته تا آثاری را تولید کند که ایران را تحت تأثیر قرار دهد یا غربی را که شیفته و شیدای تصوف و عرفان است به آن سمتی بکشد که آن‌ها می‌خواهند نه به سمت عرفان امام خمینی که از دل آن انقلاب بیرون بیاید.

